



نادیه فضل

05/23/2009

آرزو

کاش میشد با تو رنگ لحظه ها را
مثل دریا

مثل گندمزار میکردم
از شقایق میسرودم؛

زیرا باران قصه ی دریاچه را تکرار میکردم
گریه ها را با حریر سبز شادی رنگ میدادم
خانه را از عطر دست و گرمی لطف نفسهایت

میل خورشیدی ترین سینه ی آشوبگر گلزار میکردم
می نشستم در بهشت چشمهایت

عشق می چیدم

با تو لحن روشن آرامش بودایی
در دامن "شیوا" میشدم

طرحی از زیبا ترین ها میکشیدم
با خدا دیدار میکردم

باز مثل وسعت آزادی

پهنای تعزل آبشاران زلال ماه در گیسو

شبیه چشمه ساران سخاوت

مثل تاکستان انگور

آبی و سرخ و سپید و زرد میشد

آسمان دیدگانم

وقتی با گلشاخه ی از بوسه

چشمان ترا بیدار میکردم

کاش میشد در نگاه صادق یک روز

زیر چتر رنگ رنگ آرزو

ریزش در خویش پرهیز ترا حس مینمودم

شعله باران زندگی را

از لبانت داغ میچیدم

کاش میشد در دوام لحظه ها

گلوآژه های عشق را در جاری شعر و غزل

تکرار میکردم

کاش میشد در حضور ناز تو

می شکست تنهایی ، خاموشی ، سکوت و بغض

بعد من از نور ، از باران

با ستاره ، از طلوع مهربانی با شمیمی از نوازش های دریا

دور خود دیوار میکردم...